

چگونگی شناخت ناخودآگاه

اساس کار انسان مغز اوست که مغزنیز ساخته شده از بسیاری قسمتها و سلولها می باشد، تصور کنید که هر سلول دو رو دارد، یک طرف آن بر اساس داده های ظاهری عمل می کند و چون شما اطلاعات ظاهری را به آن برسانید بر اساس همان داده ها حکم عکس العمل را صادر می نماید، چون شما صحنه ای خنده آور را ببینید، سیستم عصبی پیام را از نقطه بینائی به مغز برده و عکس العمل شما خندیدن خواهد شد ، این سمت و سوی کاربری با سطح ظاهری سلولهای مغزی می باشد که باید حتما پیام از سمت حواس ظاهری وارد مغز شد و آنگاه مغز فرمان عکس العمل را بر همان اعضای بدن صادر خواهد نمود.

سطح دوم سلولهای مغزی بر اساس داده های ماوراء کاربری دارد که به زبان ساده تر می توان گفت، نا خودآگاه ، بعضی عکس العملهای شما به صورت نا خود آگاه است .

مثال : در اطراف حواس ظاهری شما هیچ موضوع خنده داری نیست ،نه چیزی دیده اید،نه شنیده اید و نه حس کرده اید ولی ناگاه خود را در حال خندیدن خواهید دید .

حال دقت کنید علت خندیدن شما چه بوده است؟

علت را نمی دانید ولی معلول که همان خندیدن است اتفاق افتاده و شما تنها جوابتان این است که ناخودآگاه خندیده اید، ناخودآگاه یعنی حرکتی که شما نسبت به انجام آن از قبل آگاهی نداشته اید و خواسته ارادی شما نبوده است .

حال برای تبدیل ناخودآگاه به خودآگاه باید شما سطح دوم سلولها را بشناسید ،سطح دوم سلولها بر اساس پاک شدن از آلودگی ها بدست می آید .

یعنی هنگامی شما با عضوی از بدن خود هیچ گونه عمل منفی انجام ندهید کم کم تمام سلولهای آن عضو بر عکس شده و بر اساس حق و حقیقت عمل خواهند

کرد ،عمل اعضای بدن براساس حقیقت،ناخودآگاه را
به خودآگاه تبدیل خواهند نمود.

واین خودآگاهی با نوع اول خودآگاهی براساس
حواس ظاهری بطور کامل با هم متفاوت می باشند،
خودآگاهی داده های حواس ظاهری میزان اشتباهات
زیادی دارد ولی خودآگاهی براساس حواس معنوی
صددرصد حقیقت خواهد بود، هرچند آن حقیقت ها به
مذاق شخص خوش آیند نباشد،انسان باید با انجام نیکی
ها ودوری از زشتی ها سلولهای مغز خود را برعکس
نماید وکل آنها را متحد برسطح ماوراء نماید تا بتواند
به درجه ای وارد شود که بداند کل گفتار،اعمال و
افکار او حقیقت محض است،حال بدانید انجام اعمال
منفی به هرنوعی باعث خواهد شد که سطح ماوراء
سلول مغزی تیره وتار شود وهرچقدر برتعداد این
سلول ها براساس انجام عمل منفی افزوده شود قدرت
ناخودآگاهی کاهش خواهد یافت،کاهش قدرت
ناخودآگاهی انسان رابه مرگ نزدیکتر خواهد نمود.

مثال : با اتومبیلی در حال حرکت هستید هنگام ورود به صحنه ای خطرناک ناخودآگاه پای شما پدال ترمز را فشار می دهد و شما را از خطر مرگ حفظ می کند، حال آنان که با انجام منفی ها قدرت ناخودآگاه را در وجود خود ضعیف و ناتوان کرده اند در این گونه موارد بجای فشار بر پدال ترمز، پدال گاز را فشار داده و موجبات مرگ خود را فراهم خواهند نمود، آنگاه که انسان خود پرونده ی مرگ خود را امضا نماید خواهد مرد.

مرگ ناشی از ناامیدی است ، انسان اعمال و رفتاری را به انجام می رساند که چون به اهداف خیالی خود وارد نشود ناامید شده و موجبات مرگ خود را فراهم می کند، پردازش امور با استفاده از مغز ظاهری و عدم بهره مندی از منطق عدالتگرا تنها موجب خیالپردازی خواهد شد، دایره ی خیالات تا اندازه ای محدود قابل بازسازی ظاهری می باشد، یعنی تعداد محدودی از خیالات را می توان به واقعیت رساند، بسیاری از خیالپردازی ها تنها در همان بعد خیالات مدفون خواهند

شد و هرگز چهره ظاهری و آشکارا پیدا نخواهند نمود، عدم توانائی تبدیل خیالات به واقعیت باعث ناامیدی شخص خواهد شد و تنها چاره این است که دایره خیالات را بردایره اندیشه منطبق نمود که این امر امکان پذیر نیست الا بهره مند شدن از منطق عدالتگرا، منطق عدالت نیز تنها از جهت کنترل پندار، گفتار و کردار بصورت مثبت نگری حادث خواهد شد، بسیاری از هشدارهای درونی شما از منطق عدالتگرا ساطع می شود و چون این امواج عدالتگرایانه به مذاق شما خوش نمی آید شما آنها را نادیده گرفته و بر اساس میل های ظاهری خوش پسند خود اجرای حرکت می کنید و چون حرکت های بی عدالتی و منفی شما کثرت پیدا می کند قدرت حرکت مثبت را کاهش خواهد داد و چون حرکت های منفی بهره مند از ریشه ای مستحکم نمی باشد خیلی زود دچار مشکل و شکست خواهند شد، شکست حرکت های منفی مساوی است با ازپای درآمدن شخص حرکت کننده، که نتیجه، ناامیدی و درانتها مرگ خواهد

بود، انسان بی هدف و انسان ناامید از دست یافتن به
هدف، هر دو گروه مردگانی متحرک می باشند، **هدف**
یعنی ریشه.....